

خودم قاتل ام را لو می دهم!

بازی بزرگان-۱۳: کوین اسپیسی در "محرمانه لس آنجلس" ساخته کرتیس هنسان

چاپ شده در: روزنامه آسیا

زمان انتشار: آذر ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

کوین اسپسی ، بازیگر خوش بیان و باهوش سینمای معاصر آمریکا که تاکنون دو بار برای فیلم های زیبایی آمریکایی (سام مندس ، ۲۰۰۰) و مظنونین همیشگی (برایان سینگر ، ۱۹۹۵) اسکار بهترین بازیگر (یک بار برای نقش اصلی و یک بار نقش مکمل) را گرفته ، از آن بازیگران استثنایی و عجیبی است که برای انتقال حس درونی شخصیت به تماشاگر ، نیازی به حرکات و رفتارهای بیانگر ندارند و با کوچک ترین تغییرات میمیک صورت ، در نهایت با تکیه بر نوع نگاه و حسی که از آن برمی آید، موفق به انجام این کار می شوند.

در فیلم بزرگ محرمانه لس آنجلس (کرتیس هنسان ، ۱۹۹۷) ، اسپسی در کنار بازیگران خلاقیتی چون راسل کرو، کیم بیسینگر، جیمز کرامول و گای پیرس، یکی از همین نمونه های بازی خفیف و ظریف و کنترل شده اش را ارائه می دهد که در یک فیلم نوآر گسترده با فراز و فرودهای فراوان ، عجیب و بسیار درس گرفتنی به نظر می رسد. شخصیت جک وینسنس ، پلیس رشوه بگیر و خبرچین مجلات عامه پسند که اسپسی نقش اش را به عهده دارد ، طوری خونسرد و سودجو و دور از تعصبات پلیسی و دغدغه های

انسانی « باد » (راسل کرو) و « اد » (گای پیرس) است که این آرامی ظاهری و تفاوت اش با تنش ها و عصبیت های مختلف آن دو پلیس دیگر ، کاملاً درست و منطقی به چشم می آید. وینسنس شیفته این است که مشاور امور پلیسی سریال تلویزیونی « مدال افتخار » باشد و حتی بتواند در آن بازی کند و معروف شود. افشاگری ها و پیگردهای مرسوم حرفه اش برای او چندان اهمیتی ندارد و همین ، بازی توأم با بی تفاوتی اسپسی در قبال هیجانانگیز دور و بر جک را پذیرفتنی تر کرده است.

اما همین جک وینسنس منفعت طلب که از سران پلیس تا ژورنالیست های اهل شایعه پراکنی، با همه معامله می کند، در مقطع خاصی از پیگیری پرونده عجیب و مشکوک کشتار کافه اوایل فیلم ، تصمیم می گیرد کمی جدی باشد و تکانی به خودش بدهد و اد را همراهی کند. اد در حین کار برای او تعریف می کند که چطور پدرش را آدم فاسدی کشته و هیچ ردی هم از خود باقی نگذاشته و حالا اد که برای پیدا کردن آدم هایی از قماش آن قاتل، پلیس شده ، پیش خودش نام خیالی «رولو تومازی» را روی این جور افراد گذاشته است. کمی بعدتر، وقتی در اوج انتظار تماشاگر برای تحول و فعالیت درست جک، او به دست رئیس فاسدش دادلی اسمیت (جیمز کرامول) کشته می شود، جلوه درخشانی از همان بازی خفیف و «کم» را در کار اسپسی می بینیم: جک با ته لبخند اسرارآمیز خاص اسپسی، بعد از گلوله خوردن و قبل از آن که تمام کند، لحظه ای خیره می شود و زیر لب به نجوا می گوید «رولو تومازی» ! وقتی اسمیت با تعجب از این اسم غریبه، از اد می پرسد که آیا پلیس یا کسی به این نام می شناسد، اد بلافاصله می فهمد که او جک را کشته؛ چون کسی جز جک نمی توانسته این اسم خیالی را به اسمیت گفته باشد.

به این ترتیب، جک بعد از آن که می میرد ، دست قاتل اش را رو می کند و درست به همین دلیل است که تأثیر آن لبخند و خونسردی کوین اسپسی در آستانه مرگ جک ، چند برابر می شود. این از آن مواردی است که بازیگر با آگاهی دقیق از کیفیات موزیانه میمیک صورت اش، در موقعیت دراماتیک

مناسب، به موقع و هوشمندانه از آن بهره می گیرد و به همین خاطر، به آن آشکارسازی های رایج بازیگران برای انتقال حس شخصیت، نیاز پیدا نمی کند.